بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 17 اسفند 1394.

بحث دیروز یک مقداری با تشویش بیان شد. می خواهم یک بار دیگر آن بحث را تکرار کنم و روشن تر بحث بیان شود. بحث ما یکی در مورد فقره فقرات خطا و نسیان و اضطرار هست. که اگر به جزء تعلق گیرد آیا اتیان به سایر اجزاء مجزی هست یا نیست. مفروض کلام ما این هست که اگر شخصی در اثر نسیان یا در اثر خطا و یا در اثر اضطرار کل عمل را ترک کند، این باید اگر در وقت است اعاده کند و در خارج وقت است قضا کند. با این فرضی که نسبت به کل عمل به اصطلاح تکلیف وجود دارد. با این فرض می خواهیم بحث کنیم که آیا اگر قسمتی عمل را اتیان کند و قسمتی اش را به جهت اضطرار یا نسیان یا خطا ترک کرده باشد، آن حکم مسئله چیست. بین جزء و شرط و مانع هم فرقی نیست. حالا من مثال ها را روی جزء پیاده می کنم چون راحت تر است. در کل این بحث مثال را روی جزء پیاده می کنم. خب در بحث در این بحث اجزاء عمل ناقص، عملی که فاقد جزء هست یک موقعی این عمل را در وقت انجام داده است و یک موقعی در کل وقت عذرش مستوعب بوده است و بحث ما این هست که آیا باید قضا کند یا نکند. در جایی که جایی که عذر مستوعب نباشد ما عرض می کردیم که اصلا حدیث رفع شامل آن نمی شود. چون حدیث رفع در جایی هست که اضطرار به انجام محرم می انجامد. حالا انجام محرم چه به فعل حرام باشد چه به ترک واجب باشد. و مجرد ترک جزء در جزئی از وقت محرم نیست. و مجرد ترک یا تعبیر دیگر کنید ترک کلی که مشتمل بر این جزء هست. این در کل وقت هست که این ترک محرم است ولی اینکه نمم در قسمتی از وقت کل مشتمل بر این جزء را نمی آورم اصلا محرم نیست که حدیث رفع بگیرد. پس اصلا در عذر غیرمستوعب حدیث رفع شامل آن نمی شود. اما در عذر مستوعب، حدیث رفع آن که هست دال بر رفع مؤاخذه است. می گوید ترک این جزء در کل وقت عقاب آور نیست. یا ترک کلی که مشتمل بر این جزء است این عقاب آور نیست. خب این لازمه اش این نیست که عمل صحیح باشد و فرض هم این است که ادله قضا اطلاق دارد. چون اگر اطلاق نداشت آن جایی که کلش را به جهت نسیان یا خطا یا اضطرار ترک کرده بود موجبات قضا نمی آمد با این پیش فرض که عرض کردم که پیش فرض ما این است که اگر کل را ترک کرده باشد قضا دارد. پس بحث ما درباره اطلاق ادله قضا نیست که اطلاق ادله قضا مسلم هست رو این جهت که مثلا ادله قضا فوت مأمور به را نمی گفته است. فوت شیء ذی ملاک را متعرض شده است. مراد از فوت ترک شیء ذی ملاک است و بنابراین ولو مأمور به نبوده است به جهت نسیان از فعلیت افتاده باشد همین مقدار که ذی ملاک هست کفایت می کند. پس بنابراین به هر حال مفروض کلام ما این هست که اگر هیچ عمل را نیاورده باشد، این اعاده دارد قضا دارد پس اطلاق ادله نسبت به اعاده و قضا سر جای خودش هست بحث این است که آیا جایی که شما فقط یک جزء نسیان به آن عارض شود یک نوع جزء اضطرار و خطا در موردش تحقق پیدا کند آیا عمل فاقد آن جزء صحیح هست یا خیر؟ پس بنابراین وجهی ندارد که ما حکم به صحت کنیم. به دلیل اینکه فقط نفی عقوبت و نفی مؤاخذه می کند و وجوب قضا از اثار مؤاخذه نیست. وجوب قضا به خاطر این هست که من مأمور به که یعنی شیء ذی ملاکی را که فوت شده است نیاوردم. شیئی که اگر نسیان و اضطرار و خطا نبود مأمور به بود و الآن به جهت عروض اینها از مأمور به بودن افتاده است این را چون نیاورده اند قضایش واجب هست. هیچ فرقی ندارد بین اینکه اصلا هیچ یک از اجزاء نماز را نیاورده باشم یا این جزء خاص را نیاورده باشم. هر دو اش به مناط واحد قضا واجب هست. خب این در مورد اضطرار و خطا و نسیان.

سوال: حاج آقا خود اینکه تکلیف از جزء برداشته شده است معنایش این نیست که شارع خواسته بگوید بقیه اش را من قبول کردم؟

پاسخ: اصلا بحث تکلیف برداشتن نیست اینجا بحث این است که شارع گفته مؤاخذه نکنید

سوال: ....

پاسخ: اصلا کل آن مأمور به نیست اصلا.

سوال: نه، کل صلوه جزئی دیگر نه آن جزء اش؟ کدام را می گویید؟...

پاسخ: صلوه ای که مشتمل بر این چیز هست مأمور به نیست

سوال: خب نه غیر این مأمور به هست دیگر؟

پاسخ: نه این به این کاری ندارد می گوید که مؤاخذه نمی شود. مؤاخذه نشدن غیر این مأمور به هست یا نیست به آن کاری ندارد.

سوال: ... ملازمه دارد عدم مؤاخذه با عدم تکلیف نسبت به وجوب...

پاسخ: بله این ولی ازش استفاده نمی شود که سایر اجزاء واجب هست. به آن کاری ندارد.

سوال: یعنی سایر اجزائ واجب نیست...

پاسخ: سایر اجزاء ممکن است واجب باشد یا نباشد به آن کاری ندارد. و در جایی که فرض ما این هست که عذر مستوعب است. در عذر مستوعب سایر اجزاء هم وجوب ندارد چون عذر مستوعب است

سوال: یعنی این نمازی که خوانده است هیچی دیگر

پاسخ: یعنی این نماز اصلا امر نداشته است و امثال اینها. عمدتا بحث سر این نیست که در وقت عملی که انجام داده است آن که هست می گوید بر این مؤاخذه نمی شود بر عمل انجام شده اما حالا این عمل یک امری به سایر اجزاء تعلق گرفته است، امری به سایر اجزاء تعلق نگرفته است نه هیچ دلیل نداریم که امر به سایر اجزائ تعلق نگرفته باشد. اگر مستقیما شارع می گفت که این شیء جزء نیست بگوییم مفاد عرفی جزء نبودن این است که سایر اجزاء جزء هست. ولی روایت این را که نمی گوید. ما می گوییم از اینکه گفته است از این جزء مؤاخذه نمی شود کشف می کنیم که امر متوجه یک مرکبی که مشتمل بر این هست نشده است. لازمه عقلی شیء است. و این ازش استفاده نمی شود پس بنابراین سایر اجزاء واجب هست یا واجب نیست امثال اینها به آن کاری ندارد.

سوال: ببخشید نسبت دادن آن بحثی که علت نزدیک را نسبت می دهند و اینها آن که بگوید این جزء واجب نیست...

پاسخ: نگته است که جزء واجب نیست

سوال: ... شما فرمودین که تکلیف به این جزء ندارید. از آن برداشت نمی شود که کل رفع شده باشد شما دیگر نسبت به کل تکلیفی ندارید. به خاطر کل آن به خاطر نماز تصریح می کرده است.

پاسخ: روایت خاصه که نیست. کلا گفته است که هر چیزی که شما نسبت به آن اضطرار دارید آن شیء نسبت به شیء مضطر الیه شما تکلیف ندارید. اولا شیء مضطر الیه، این نکته را هم بگویم، آن چیزی که مضطر الیه هست هم ترک جزء است و هم ترک کل مشتمل بر جزء است. ما نمی گوییم که فقط این روایت ناظر به جزء خالی است. اصلا آن چیزی که عقاب هست، ترک کل هست. ترک کلی که مشتمل به این جزء هست. حالا شما بگویید ترک جزء هم می شود به آن اطلاق کرد اشکال ندارد. ما می گوییم که کلی که این جزء هم مشتمل هست چون ترک شده است، اگر اضطرار و خطا و نسیان نبود عقوبت داشت. الآن عقوبت ندارد. بر ترک کل در کل وقت عقوبت نمی شوید یا بفرمایید در ترک جزء در کل وقت عقوبت نمی شوید. هر دو یکسان است و هر دو مضطر الیه است یعنی من چه بگویم مضطر هستم به ترک کل و چه بگویم که مضطر هستم به ترک جزء یکسان است و فرقی ندارد. این روایت می گوید که شما بر ترک جزء عقاب نمی شوید و بر ترک بر کل مشتمل بر این هم عقاب نمی شوید. این هیچ ربطی بر این ندارد که سایر اجزاء امر دارد یا امر ندارد به آن ربطی ندارد. این از این مطلب. اما نسبت به فقره ما لا یطیقون و ما لا یعلمون، حالا اول ما لا یعلمون را عرض کنم بعد بریم روی ما لا یطیقون. ما لا یعلمون این روایت اولا مفاد ما لا یعلمون با آن سه فقره فرق داشت آنها رفع مؤاخذه بود. این یکی آن جوری که بیان می کردیم رفع وجوب است. می گوید آن چیزی که وجوبش معلوم نیست مرتفع است. این اعم از این است که آن شیئی که وجوبش معلوم نیست وجوبش استقلالی باشد یا ضمنی باشد یا غیری باشد هر چه باشد اطلاق دارد. تمام صور وجوبات را شامل می شود. حالا ما در مورد اجزاء به هر حال یک نوع وجوبی از ناحیه شارع نسبت به اجزاء تعلق می گیرد حالا بگویید این وجوب ضمنی هست یا غیری است حالا آن بحث هایش در بحث نحوه تعلق وجوب به اجزاء باید بحثش کنیم اختلافی در میان کلمات آقایان هست ولی خیلی به بحث ما مرتبط نیست. به هر حال از این روایت استفاده می شود که جزئی که وجوبش معلوم نیست واجب نیست. این نکته را هم عرض کنم که ما متعلق ما لا یعلمون جزئیت و شرطیت و مانعیت نمی گیرم خود جزء، الجزء المشکوک لیس بواجبٍ. مفاد روایت این هست. به افعال تعلق می گیرد نه به احکام. ولی آن افعال اعم از این هست که کل مرکب باشد که می خواهد واجب شود یا جزء باشد آن هم فرقی ندارد. خب این جزء مثلا یک بحث اینجا این هست که اولا این روایت اختصاص ندارد به بعد از وقت. در خود وقت هم شامل می شود یعنی در واقع اگر من در قسمتی از وقت نمی دانم که نماز واجب هست یا نیست این روایت می گوید که آن چیزی که نمی دانید واجب نیست. آن بحثی که در واقع آن سه فقره بود آن سه فقره به خاطر این بود که ما می گفتیم که ظاهر روایت مؤاخذه است توضیحاتی که در مورد مؤاخذه دادیم یعنی آن چیزی که مرفوع است شیئی باید باشد که مؤاخذه دار باشد. و ترک در جزء وقت مؤاخذه ندارد. بنابراین ترک در کل وقت هست. ولی این بحث مؤاخذه در کار نیست. بحث این هست که می گوید که ما لا یعلمون به گردن شما نیست. پس اگر در جزئی از وقت هم ما علم نداشته باشیم شامل این روایت می شود. بنابراین در داخل وقت این ما لا یعلمون می گیرد. البته یک بحثی در بحث اقل اکثر ارتباطی باید بکنیم که آیا اینکه ما لا یعلمون این جزء را گرفت می تواند آن علم اجمالی که ما داریم را منحل کند؟ چون ما یک علم اجمالی داریم که نماز یا ده جزء است یا 9 جزء است. آیا آن علم اجمالی با اجرای برائت نسبت به جزء دهم منحل می شود یا خیر؟ خب بحث هایش را آنجا باید بکنیم. مثلا فرض کنید با این تقریب که ما بگوییم که اصل تنجیز علم اجمالی به جهت تعارض اصلین هست. و در ما نحن فیه نسبت به 9 جزء برائت جاری نمی شود چون ما علم به وجوب آن داریم. حالا آن 9 جزء چه وجوب در ضمن 9 جزء باشند چه وجوب در ضمن 10 جزء. بالاخره اصل الوجوب چون معلوم هست برائت در آن جاری نمی شود و ما لا یعلمون نیست ما یعلمون وجوبه است و ما یعلمون وجوبه هست اما نسبت به نسبت به جزء دهم چون شک داریم ما لا یعلمون جاری می شود. مثلا به این بیان علی ای تقدیر آن بحث های نحوه انحلال و این جور چیز ها و علم اجمالی و اینها بحث هایی هست که در جای خودش باید بحث شود. بحث ما فعلا اینجا این مرحله بحث هست که شمول ادله برائت نسبت به جزء دهم مشکلی ندارد ولی نکته بحث این است که این شمول، شمول ظاهری است. به چه بیان ظاهری است؟ ما عرض می کردیم که ظاهری بودنش این هست که ظاهر این روایتی که می گوید رفع ما لا یعلمون یعنی مادام، این حکم حکم مادامی است. می گوید آن جزء مشکوک تا وقتی که به آن علم نداریم وجوب ندارد. بعد از اینکه به آن علم پیدا کردیم وجوبش می آید. خب مجرد اینکه در زمان جهل این وجوب نداشته باشد این لازمه اش این نیست که بعد از ارتفاع جبر وجوب نداشته باشد. فرض کنید در وقت این وجوب نداشته است و ما خب بعد از اینکه جهل مرتفع شد، این وجوب یک نماز کامل به گردن من می آید و من نماز کامل را نخوانده ام. اگر نماز کامل را خوانده بودم دیگر دوباره اعاده نداشت. ولی شارع مقدس به من گفته است که یک نماز الآن در وقت می گوید یک نماز کامل ده جزئی بیاور. کسی که نماز کامل ده جزئی نخوانده، نه اینکه کسی که نماز 9 جزئی خوانده ای او هم مأمور به به نماز 10 جزئی نباشد. نه. اطلاق دلیل اقتضا می کند چه کسی که نماز 9 جزئی خوانده باشد چه کسی که نخوانده باشد الآن امر به او می شود که یک نماز ده جزئی بیاور. خب من نماز ده جزئی را نیاورده ام باید در وقت بیاورم یا اگر در خارج از وقت عذر من برطرف شد شارع مقدس می گوید که ای کسی نماز ده جزئی نخوانده است باید نماز را قضا کند. اطلاق ادله نسبت به کسانی که نماز ده جزئی نخوانده اند ولو نماز 9 جزئی خوانده باشند. به جهت جهل نماز 9 جزئی خوانده باشند اطلاق ادله آنها را هم شامل می شود و بنابراین اینها باید در وقت قضا کنند و در خارج وقت،

سوال:...

پاسخ: در خارج وقت قضا کنند. در جزء الوقت اگر جهل باشد در جزء الوقت باید اعاده کنند و در خارج وقت باید قضا کنند. بنابراین هیچ وجهی برای این، ان که در این حکومتی که این بر ادله اولیه دارد حکومت ظاهریه است. آن بحثی که دیروز عرض می کردم جایگاهش در کلام مرحوم آخوند اینگونه بود. مرحوم آخوند ادله اجزاء و شرایط را می گوید ادله ای که تعبد به وجوب جزء و وجوب شرط می کند آن ادله اقتضا می کند که به اصطلاح توسعه واقعی می دهد. ما عرضمان این بود که ما دلیل نداریم که توسعه واقعی دهد. ادله رفع شک، ادله ای که تعبد به وجود شرط می کند تعبد به عدم المانع می کند، آنها مادام الجهل حکم به صحت می کنند. مادام الجهل حکم به وجدان شرط می کند. حکومت استصحاب بقاء شرط و استصحاب عدم المانع بر ادله احکام واقعیه حکومت ظاهریه اس نه حکومت واقعیه. بنابراین از آن اجزاء در نمی آید. در ما نحن فیه هم حالا این نکته را می خواهم عرض کنم. این است که ما حتی اگر بگوییم که لازمه این مطلب که جزء دهم واجب نیست، این است که سایر اجزاء واجب است. بگوییم که این وجوب سایر اجزاء را اثبات می کند. وجوب ظاهری سایر اجزاء را اثبات می کند. نه و جوب واقعی. می گوید ظاهرا سایر اجزاء امر دارند و امر ظاهری به سایر اجزاء از آن اِجزاء در نمی آید. کلام مرحوم آخوند جایی بود که صریحا تعبد به وجود شرط شده بود. تعبد به عدم المانع شده بود. ما آنجا گفتیم که تعبد به وجود شرط یا تعبد به عدم المانع به وسیله استصحاب مثلا اقتضای اجزاء نمی کند. به وسیله حدیث رفعی هم که نسبت به یک جزء ما رفع وجوب می کنیم اگر بگویید که این اصلا مفادش این است که سایر اجزاء واجب است. عیب ندارد ما حالا خیلی اصرار نداریم که اینجا این را بحث کنیم که آیا این مفاد را دارد یا خیر. فرض کنید که ما می گوییم وجوب جزء دهم مرتفع است یعنی سایر اجزاء واجب است. اینکه سایر اجزاء واجب است این یک وجوب ظاهری است. وجوب مادام الجهل است. یعنی وجوب در هنگام جهل به 9 جزء تعلق گرفته است اما این اقتضا نمی کند که بعد از اینکه جهل در وقت برطرف شد یا در خارج وقت برطرف شد عمل اتیان شده صحیح باشد. آن عمل اتیان شده صحیح نیست و داخل در آن بحثی می شود که مرحوم آخوند قائل به اِجزاء در آن می شوند. داخل در آن می شود دیگر. این هم ما می گفتیم که حکومت ادله اصول عملیه نسبت به ادله اصول عملیه ای که منقح موضوع دلیل هست. منقح شرط است منقح عدم مانع هست این حکومت بر ادله احکام اولیه حکومت ظاهریه است. نه حکومت واقعیه. توسعه ظاهری می دهد و نه توسعه واقعی. بنابراین اِجزاء استفاده نمی شود. عین همان بیان هم بنا بر اینکه رفع جزء مشکوک به معنای وضع سایر اجزاء باشد عین همان بیان هم در مورد آنها جاری می شود.

سوال: ... مادام... نسبت به آن چیزهایی که وقتش گذشته است چطوری ثابت می شود؟ نسبت به بعدی ها که معلوم است به تناسب معلوم است که نسبت به بعدی ها مادام کونه جاهلا.... مثل چیزی که وقت آن گذشته است...

پاسخ: یعنی مادام جاهلا اعاده ندارد قضا ندارد.

سوال: ناظر به اعاده و قضا و اینها که نیست که...

پاسخ: اصلا دقیقا ناظر به همین است. یعنی می خواهد بگوید که شما تکلیفتان این است...

سوال: ... عرفا می گویند که گذشت دیگر..

پاسخ: نه آن علتی که قضا نداد چون شارع مقدس می گوید شما مأمور به را آورده اید. چون مأمور به را آورده اید،

سوال: فرض کنید که اصلا کل عمل را نیاورده است...

پاسخ: کل عمل را نیاورده است و شارع مقدس در زمان جهل گفته است که آن عمل بر شما واجب نیست.

سوال: ... وقت گذشته است.

پاسخ: گفته است تا وقتی که جاهل هستید واجب نیست. بعد از اینکه جهل برطرف شد می شود واجب دیگر.

سوال: یعنی باید بگوییم اقتضا چی

پاسخ: فرض این است که ادله اولیه گفته است که اقضی مافات. آن چیزی که فوت شده است آن را باید قضا کنید. تا وقتی که جاهل بودید شارع ظاهرا گفته بود این مافات نیست. واجب نیست. بعد از اینکه جهل برطرف شد ما کشف می کنیم که مافات است دیگر.

سوال: این مادام کونه جاهلا هم از تناسب در می آید دیگر. از کجا در می آید. ظاهرا می گوید رفع چیز ظاهرش این است که مادامی است دیگر بیشتر از این استفاده نمی شود دیگر.

سوال: یعنی چون حکم ... این ما لا یعلمون

پاسخ: ظاهر ما لا یعلمون این است که مادام کونه جاهلا دیگر. نمی خواهد بگوید حتی بعد از جهل هم این مرتفع شده است این ظهور ندارد.

سوال: بعد از رفع جهل هم اگر که طرف عمدا آن تکلیف ظاهری انجام نکند طبیعتا بر نمی گردد.

پاسخ: نه حالا آن که روشن تر. یعنی اصلا به تکلیف ظاهری اش عمل نکرده باشد خب دیگر واضح است آن دیگر هیچ توهم اجزاء که دیگر آن نیست. حالا در جایی که طرف،

سوال: تکلیف قضایی اصلا به آن بر نمی گردد. بگویند شما در آن زمان تکلیف ظاهری خود را عمل نکرده اید...

پاسخ: نه، تکلیف ظاهری که اصلا چیز ندارد. تکلیف ظاهری که قضا ندارد. تکلیف ظاهری یک تکلیف ظاهری است.

سوال: بحث مؤاخذه شما فرمودین که بحث خطأ و نسیان و اضطرار که مؤاخذه بر جزء به معنای مؤاخذه کل مشتمل بر جزء است. از این نمی شود که کشف کرد که اجزاء باقیمانده مثلا وجوب دارد یا خیر. خب اینجا چجور آمدید روی خود جزء مستقیم وجوب را گرفته اید؟ در حالی که خود جزء فی نفسه هیچ وجود ندارد.

پاسخ: وجود دارد. لازم نیست که فی نفسه باشد بحث ما این است که وجود ضمنی را هم می گیرد. خب وجود ضمنی وجوبی است که ما آن را انحلال کرده ایم. نه واقعا واجب است. ما انحلال نکرده ایم.

سوال: یعنی ده تا امر داریم؟

پاسخ: هر چند تا داشته باشیم بالاخره آن امر شارع باعث می شود که آن واجب شود. هر جور معنا کنید. هر چه باشد بالاخره این به گردن شما می آید یعنی آن چیزی که هست این است که این به گردن شما می آید. اسمش را هر چه می گذارید بگذارید. بحث این است که ما در اسم بحث نداریم. جزء نماز هم به گردن من می آید. وضع جزء به گردن صدق می کند. وضع جزء حالا اسمش را وجوب می گذارید یا هر چه می خواهید بگذارید خیلی مهم نیست که اسمش را وجوب می گذارید یا نمی گذارید. بحث این است که کتب علیکم جزء السوره صحیح است.

سوال: ... وجوب نفسی ضمنی

پاسخ: ولو به جهت آن وجوب نفسی که برای کل هست جزء هم مکتوب می شود بر انسان. به گردن انسان می آید. حالا بفرمایید، حالا ما که عقیده مان غیری است. حالا این اجماملا عرض کنم که ما وجوب اجزاء را غیری می دانیم نه نفسی. ما علاوه بر وجوب نفسی یک وجوب غیری هم قائل هستیم. حالا آن بماند خیلی مهم نیست در این بحث آن بحث را بخواهیم بکنیم. حالا فرض کنید رو مبناهای آقایان دیگری که می خواهند بگویند وجوب نفسی است. همان وجود کل سبب می شود جزء هم به گردن من بیاید. خب شارع مقدس می گوید که جزء مشکوک به گردن شما نمی آید. جزء مشکوک به گردن شما نمی آید. خب این، حالا فرض کنید این که جزء مشکوک به گردن شما نمی آید معنایش این است که سایر اجزاء می آید. من نمی خواهم این را اثبات یا نفی کنم. دیگر آن یک استظهار عرفی است که اگر از این مطلب استفاده می شود یا نمی شود. عرض من این است که به فرض هم این مطلب استفاده شود که مفاد رفع مأمور به وضع سایر اجزاء هست. این وضع سایر اجزاء وضع ظاهری است نه وضع واقعی. و این وضع ظاهری اجزاء نمی آورد. پس بنابراین از این چیزی استفاده،

سوال: این ... جدید است یا همان قبلی است که یک جوری مثلا حل شده باشد. . یعنی بعد از آنکه ... شد الآن وضع جدید روی سایر اجزاء می آید یا اینکه همان امر قبلی اینجا

پاسخ: حالا هر چه می خواهد باشد. بفرمایید امر جدید می آید یا قبلی. آنها یک بحث های جدی دارد که نحوه جمع این حکم ظاهری و واقعی را چجوری می دانیم آیا اینجا حکم واقعی وجود دارد یا خیر آنها دیگر دخالت در این بحث ندارد و دیگر وارد آن تکه هایش نمی شویم.

اما بحث ما لا یطیقون. ما لا یطیقون ظاهر ما لا یطیقون این هست که آن چیزی که عرض کنم خدمت شما اگر شخصی در قسمتی از وقت توان نماز خواندن ندارد. ولی در سایر قسمت های از وقت تمایل نماز خواندن دارد. آیا اینجا تکلیف ز او ساقط است؟ قطعا تکلیف ساقط نیست. ما لا یطیقون یعنی ما لا یطیقون نسبت به مأمور به نه نسبت به فردی از افراد مأمور به. ما لا یطیقون اصلا مفادش عجز در کل وقت است. عجز غیر مستوعب وقت را نمی گیرد. این روایت می گوید که آن چیزی که شما طاقت ندارید، آن از شما مرتفع هست. خب در وقت به اصطلاح نسبت به جزء مأمور به چه کل مأمور به باشد، باید مستوعب باشد که ما لا یطیقون. در جایی هست که شما طاقت انجام مأمور به را نداشته باشید. کسی که به صرف الوجود مأمور به ولو به در بعضی از وقت طاقت داشته باشد عنوان ما لا یطیقون بر آن صدق نمی کند. یعنی ما لا یطیقون من المأمور به. و لازمه اش استیعاب عذر در تمام وقت است. خب بنابراین اصلا نسبت به عذری که در پاره ای از وقت باشد این اقتضاء رفع ندارد اصلا. خب در کل وقت اگر شما نتوانستید عملی را انجام ندادید این می گوید که این به گردن شما واجب نبوده است این جزء. خب اما اینکه بعد از وقت قضا دارد یا خیر، این دلیل نسبت به قضا داشتن و قضا نداشتن ساکت است. می گوید که در وقت این به گردن شما نبوده است. در وقت به گردن شما نبوده است. و فرض هم این است که آن چیزی که ذی ملاک هست کل این عمل هست. این جور نیست که، اینکه شما بگویید از حدیث رفع استفاده می شود که در وقتی که انسان قدرت دارد ملاک در ده جزء است. وقتی که قدرت ندارد، ملاک در 9 جزء است. یعنی شرط ملاک دار بودن جزء دهم و دخالت آن در ملاک کل، در ملاک کل ها نه در وجوب کل، دخالتش در ملاک کل هم قدرت هست. که اصلا در ظرف جهل اصلا دخالت در ملاک ندارد. آن 9 جزئی که اتیان شده است آن 9 جزء وافی به تمام ملاک مأمور به است. این از حدیث رفع استفاده نمی شود حدیث رفع استفاده می شود که این ده جزء واجب نیست. اما اینکه آن 9 جزئی که شما اتیان کردید آن 9 جزء واجد ملاک است آن استفاده نمی شود. حالا آن بحث را بعدا می کنیم فرض این است که ما از حدیث رفع یا از جاهای دیگر استفاده می کنیم که آن چیزی که مرفوع است ذی ملاک است. اثبات ملاک آن بحثی است که فردا انشاءالله در موردش صحبت می کنیم که از کجا ما ذی ملاک بودن را استفاده می کنیم. وقتی ذی ملاک بودن را استفاده کردیم اقض مافات این مورد را می گیرد دیگر. یعنی آن چیزی که شما در واقع از شما فوت شده است ولو به جهت عدم قدرت داشتن بر جزء مأمور به این باعث نمی شود که کل مأمور به ذی ملاک نباشد. قدرت، حالا این را اجمالا عرض کنم در بحث بعد به آن می رسیم. معمولا قدرت دخالت در ملاک ندارد. که قدرت دخالت در ملاک داشته باشد نادر هست. و فرض کنید که با این بیان ما فهمیدیم که کل ده جزء ملاک وجوبی دارد ولو به علت عدم قدرت بر جزء دهم وجوب به این ده جزء تعلق نگرفته باشد. وجوب به این ده جزء تعلق نگرفته باشد ولی چون به آن ده جزء ملاک داشته باشد اقضی مافات اقتضا می کند که شما این ده جزء را بیاورید ولو شما 9 جزء را هم آورده باشید اطلاق دلیل اقتضا می کند که اینجا ها باید قضا کرد. البته کلیات است و الا اگر روایت خاصی داشته باشیم در باب تقیه گفته باشد که کسی که عمل تقیه ای بیاورد، عمل تقیه ای مجزی است کسی که قدرت بر انجام جزء عمل، ما غلب الله فالله أولی بالعذر. اگر از آن استفاده کنیم که سایر اجزاء صحیح است و امثال اینها. آنها بحث سر مفاد حدیث رفع است. و الا اینکه یک دلیل دیگر بیاید و صحت عمل را استفاده کند آن بحثی نیست. بحث خصوص حدیث رفع است.

سوال:...

پاسخ: این را می خواهم بگویم. فرض کنید که شما می گویید که ملازمه عرفیه دارد یعنی ظهور عرفی دارد به اینکه گفته است جزء مأمور به، به گردن شما نیست یعنی سایر اجزاء به گردن شما هست. بحث ما این است که مجرد اینکه سایر اجزاء به گردن شما باشد این معنایش این نیست که آن سایر اجزاء آن مناط کل را استیفا می کند. نه، کل هم...

سوال: ... قضیه ای امر دارد ملاک

پاسخ: نه ملاک هم دارد. ولی این ملاک استیفا کننده ملاک کل است این استفاده نمی شود. مجرد اینک امر..

سوال: یک ملاک ناقصی دارد.

پاسخ: یک ملاک ناقصی دارد اما اینکه این ملاک ناقص استیفا کننده ملاک کل باشد ما دلیل نداریم.

سوال:....

پاسخ: می گوید اقض مافات کمافات اینجا در موقع شما از شما فوت شده است. بله اگر دلیلی داشته باشیم که کسی که یک عبادت ذی ملاک را آورده باشد این دیگر امر به مشابه آن نمی شود. یعنی کسی که 9 جزء ملاک دار را آورده باشد. 9 جزء ناقص را آورده باشد امر به کل نمی شود. یک همچین دلیلی داشته باشیم خب وجوب قضا می پرد. ولی ما همچین دلیلی نداریم. حالا آن هم عرض کردم که آن هم باید بحث شود. مجرد اینکه امر به جزء دهم نیست آیا عرفا ملازمه دارد با اینکه سایر اجزاء امر دارد؟ آن هم خیلی واضح نیست ولی من نمی خواهم حالا از آن جهتش بحث کنم که آیا یک همچین، چون یک استظهار عرفی است ممکن است کسی استظهار کند یا نکند ولی خیلی روی آن تکیه ندارم که نفیا و اثباتا در مورد آن اظهار نظر کنم. بحث من این است که به فرض امر واقعی نسبت به 9 جزء تعلق گرفته باشد، این امر دلیل نداریم که استیفا کننده تمام ملاک ده جزء است. حداکثر این هست که خودش یک ملاکی دارد. اینکه استیفا کننده ملاک ده جزء باشد آن دلیلی نداریم. بنابراین ادله ای که می گوید اقض مافات کمافات آن در واقع از آن ...

سوال: با امتنانش سازگار هست که یک بار که انجام داده است یک بار دیگر هم انجام دهد یعنی بدبخت برعکس بقیه....

پاسخ: امتنانش این است که در عدم انجام چیز، چیز نشده است رقابت نشده است دیگر. خود همین بالاترین ملاک است. یک موقعی این بود فرض کنید حالا شما اینجوری در نظر بگیرید که ما لا یطیقون را اینجوری در نظر بگیرید که آن چیزی که حرجی است ولی می تواند انجام دهد. چون ما لا یطیقون باید یک فرضی بگیریم که امکان وضع تکلیف باشد. بنابراین ما لا یطیقون حرجی بگوییم. بگوییم شما اصلا موظف بودین که به هر زور و ضربی هست باید انجام دهید. اشکالی که ندارد که. 9 تا را بیاور و بعدا هم قضا، اشکالی ندارد. اینکه شما ده جزء را با حرج لازم نیست آن ده جزء را بیاورید

سؤال: اشکال ندارد اینکه بگویید این جزء اخری، .... ولی بقیه را باید بیاوری ها.....

پاسخ: نه ما نمی خواهیم بگوییم که تمام مراتب امتنان را شارع با این دلیل می خواهد اثبات کند. همین که در ظرف حرج جزء دهم را به گردنم من نمی آورد بالاترین امتنان هست دیگر. بله امتنان می خواست کامل شود می گفت این نه جزء هم کافی است. ولی ما دلیل نداریم آخه یک بحث بعضی جاها چیز هست تصور شده است که هر گونه منتی هست هر نوع تسهیلی باشد این حدیث رفع اثبات می کند. حدیث رفع اثبات جمیع مراتب تسهیل را که نمی کند. باید دید مفادش چیست. خود آن مفاد اگر تسهیلی باشد آن را اثبات می کند. ولو اینکه شارع می توانست بیشتر از این هم تسهیل دهد ولی این معنایش این نیست که هر که تسهیل،

حالا به تناسب یاد یک چیزی افتادم حاج آقا نقل می کردند می گفتند که یک بنده خدایی نامه نوشته بود به مرحوم آقا سید ابو الحسن اصفهانی، مرحوم آقا سید ابو الحسن اصفهانی یک حواله ای به ایشان داده بود به یکی از تجار تهرانی و این رفته بود حواله را بگیرد و تاجر عذرخواهی کرده بود که مقدور ما نیست و امثال اینها. احساس کرده بود که اینها با هم دیگر قرار مدار دارند یک رمزی در این حواله ها هست که کدام حواله را باید بدهیم و کدام را نباید بدهیم. این نامه نوشته بود به یک آقایی از اصحاب اقا سید ابو الحسن گفته بود که یک زمان که آقا سید ابو الحسن سر حال بود و حالش خوش بود این نامه را برایش بخوان. او گفته بود که یک خانی بوده است، یک طرف حسابی داشته است به او حواله می داده است و اینها به او گفته بود که اگر من در نامه نوشتم بسم الله الرحمن الرحیم وجه حواله را دو برابر به طرف بده و خیلی احترام کن. اگر نوشتم بسم الله آن وجه حواله را کامل بده و احترام کن دیگر اضافه لازم نیست. اگر باسمه تعالی نوشتیم احترامش کن و وجه حواله را نصفش بده. اگر بسم الله الجبارین نوشتم وجه حواله را که نمیدی هیچی یک اردنگی هم به او بزن و ... اگل بسم الله الجبار نوشتم وجه حواله را که نمی دی یک اردنگی ای هم می زنی....!!

گفته بود که ما چقدر باید ممنون آقا باشیم که در حواله ای که برای ما نوشتی بسم الله الجبار ننوشتی. حالا امتنانی که در حواله که می دهند گاهی اوقات می گوید وجه حواله را بدهند خود این منت است که خب وجه حواله. حالا این که نصفش هم بدهند خب حالا آن هم اما لازم نیست که علاوه بر آن دو برابر حواله را بگیرند همه مراتب که امکان دارد امتنان کنند. همان بسم الله الجبار نباشد کافی است...

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد